

بیانات در دیدار جمعی از شاعران و اهالی فرهنگ و ادب به مناسبت میلاد حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام (۱) - 30 / اردیبهشت / 1398

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الارضين.

من یک چند جمله‌ای اینجا یادداشت کرده‌ام که اگر بنا شد صحبت کنم برای دوستان بیان کنم؛ لکن قبل از آنکه این مطلبی را که در ذهنم بوده عرض بکنم، این را بگویم که جلسه‌ی شعرخوانی امشب بسیار جلسه‌ی خوبی بود؛ این دوستانی که شعر خواندند، واقعاً هر یکی از یکی بهتر؛ امشب بحمدالله بیش از حدّ انتظاری که بنده از این جلسه و از شعرای جوان غالباً شعرخوانده‌ی در این محفل انتظار داشتم، این جلسه خود را نشان داد. خیلی متشکرم و خدای متعال را سپاسگزارم که کمک کرده تا حرکت شعری در کشور در بین جمعی مثل جمع شما پیشرفت کرده. البته جمعهای زیادی هستند در تهران و جاهای دیگر که مشغول کار شعر و مانند اینها هستند؛ بنده کم و بیش گاهی ارتباطی پیدا میکنم، شعرهایشان را میخوانم؛ آنها به قدر شماها پیشرفت نکرده‌اند؛ شعرهای عاشقانه‌ی محض، شعرهای عشقهای زمینی، شعرهای خالی از حکمت، خالی از معرفت، خالی از ذکر مصالح ملی و انقلابی - که آن دوستان دنبال آن جور شعرها هستند - و احياناً شعرهای عریان؛ آنها پیشرفتی نکرده‌اند. من نگاه میکنم میبینم در این شعری که شما دارید میخوانید، این مضمون‌یابی‌ها، این صیقل‌یافتگی الفاظ، نوآوری در مفاهیم، واقعاً بسیار چشمگیر است؛ من خیلی امیدوارم به شعر انقلاب که شعر شما است.

مطلبی که من اینجا یادداشت کرده‌ام که بگویم، دو مطلب است که - حالا هر چه بشود ان شاء الله کوتاه‌ترش کنم - یکی راجع به شعر است، یکی راجع به زبان فارسی است. آنچه راجع به شعر میخواهم بگویم [این است که] پدیده‌ی شعر یکی از معجزات آفرینش است، یکی از معجزات عالم خلقت همین پدیده‌ی شعر است؛ مثل خود بیان، بیان هم یکی از برترین معجزات پروردگار در عالم آفرینش است. اینکه شما قادر هستید که ذهنیت خودتان را، صور ذهنی خودتان را به کسی منتقل کنید با قالب کلمات، در قالب الفاظ، این خیلی حادثه‌ی مهمی است، خیلی پدیده‌ی بزرگی است. خب ما [چون] عادت کرده‌ایم، به عظمتش توجه نمیکنیم؛ این خیلی از ساخت خورشید و ماه و ستارگان و این چیزهایی که خدای متعال به آنها قسم میخورد بالاتر است؛ لذاست [میفرماید]: الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ؛ (۲) اولین چیزی که خدای متعال بعد از اصل خلقت، در مورد خلقت انسان بیان میکند، تعلیم بیان است؛ «بیان» معجزه‌ی آفرینش است. در اقسام بیان، شعر این خصوصیت را دارد که از جمال و زیبایی برخوردار است. هر بیانی زیبا نیست؛ معجزه است، مهم است اما زیبایی در شعر است. در شعر، اینکه شما میتوانید یک مفهوم برجسته‌ای را در قالب الفاظی که کنار هم میگذارید، به مخاطب منتقل کنید زیبا است، زیبایی دارد؛ هنر بودنش هم به خاطر همین است که جنبه‌ی «زیبایی» دارد. خب، حالا که این جور شد و امتیاز جمال را دارد، این امتیاز موجب شده است که یک رسانه‌ی اثرگذار باشد. شعر یک رسانه است؛ یک رسانه‌ی اثرگذار است و برای انتقال مفاهیم، کارآمدی مضاعف دارد نسبت به بیان غیر شعری؛ اغلب هنرها همین جور هستند. البته هنرها با هم متفاوتند؛ خود شعر یک خصوصیات و یک امتیازات ویژه‌ای دارد - کما اینکه بعضی از هنرهای دیگر هم برای خودشان امتیازاتی دارند - که منحصر به فرد است، و حالا نمیخواهیم وارد آن مقولات بشویم.

خب این قدرت تأثیری که در شعر وجود دارد، مسئولیت‌آور است. به طور کلی همه‌ی اشیاء، همه‌ی اشخاص، همه‌ی پدیده‌هایی که شأن بالاتری دارند، مسئولیت بالاتری هم دارند. جنابعالی هم اگر چنانچه در مجموعه‌ای از آحاد جامعه

بُرش بیان و نظر و رأی داشته باشید، مسئولیتتان بیشتر از آن کسی است که این بُرش را ندارد. بنابراین شعر به مناسبت همین قدرت تأثیرگذاری، دارای مسئولیت است، تعهد دارد، تعهدی بر دوش شعر هست؛ این تعهد چیست؟ قرار گرفتن در خدمت جریان روشنگری الهی در طول تاریخ بشر. دو جریان در طول تاریخ وجود داشته: جریان بینات و جریان اغوا؛ جریان هدایت و جریان ضلالت، اضلال. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ» (۳) یک جریان است در طول تاریخ، «لَاغْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ» (۴) هم که حرف شیطان است، یک جریان دیگر است. مسئولیت شعر این است که در خدمت آن جریان اول قرار بگیرد؛ علتش هم واضح است، چون این را خدا داده، مال خدا و نعمت الهی است و ما بندگان خدا هستیم [پس] بایستی هر چه به ما نعمت داده، در خدمت جریان نبوت و هدایت از سوی پروردگار قرار بدهیم؛ خب بنابراین، تعهد این است.

البته حرف، زیاد زده میشود؛ یک مغالطه‌ی ناشیانه‌ای هم در اینجا بعضی میکنند که جنبه‌ی زیباشناختی شعر و جنبه‌ی هنری شعر را از جنبه‌ی تعهد شعر تفکیک میکنند و جدا میکنند؛ شعر را تقسیم میکنند به شعری که برای خودش رسالت قائل است، مسئولیت قائل است، تعهد قائل است، و به شعری که شعر محض است. میگویند آن اولی شعر نیست، شعار است؛ این یک مغالطه‌ی واضحی است؛ حالا یا ناشی از غفلت است، یا ناشی از کم‌سوادی است. ببینید، قله‌های شعر فارسی چه کسانی هستند؟ سعدی، حافظ، مولوی، فردوسی؛ اینها قله‌های شعر فارسی‌اند. شما ببینید شعر اینها که قله‌ی هنر شعری طول تاریخ ما است، در چه جهتهایی به کار رفته! سعدی یک بوستان دارد که بهترین اثر هنری او است - گلستان بعد از بوستان قرار میگیرد - در بوستان شما نگاه کنید، [می‌بینید] این هنر فاخر فوق‌العاده برجسته همیشه در خدمت اخلاق، در خدمت تعلیم، در خدمت تعهد [است]؛ از اول تا آخر بوستان این جوری است [یعنی] هنر شعر در خدمت اخلاق است.

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی
عشق محمد بس است و آل محمد (۵)
یا:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست (۶)
یا:

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است
به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست (۷)
اینها مال سعدی است، اینها اوج هنر شعری ما است.

حافظ [همین طور]؛ البته عقیده‌ی بنده این است که شعر زمینی در دیوان حافظ هست اما بلاشک شعر عرفانی، شعر برجسته و شعر ممتاز است؛ بزرگانی مثل مرحوم علامه‌ی طباطبائی شعر حافظ را برای بعضی از شاگردانشان تفسیر میکردند که اینها نشسته‌اند آن تفسیرها را نوشته‌اند و جمع کرده‌اند و تدوین کرده‌اند؛ یعنی عرفان شعر حافظ این [جور] است.

عشقت رسد به فریاد گر خود بسان حافظ
قرآن زبر بخوانی با چارده روایت (۸)

حافظ این [جور] است؛ قرآن را حالا از رو هم ما به سختی میخوانیم [اما] از بر میخواند آن هم با چهارده روایت که هفت قاری معروف صاحبان سبکند که هر کدام دو راوی دارند، میشود چهارده روایت؛ یعنی اینها این جوری هستند، این قله‌ی شعر است. فردوسی [همین طور]؛ فردوسی، «حکیم فردوسی» است؛ شما توجه کنید، در بین

شعرای ما «حکیم فردوسی» [مطرح] است؛ حکمت فردوسی حکمت الهی است. در عمق داستانهای فردوسی، حکمت گنجانده شده؛ تقریباً در همه‌ی داستانها یا بسیاری از داستانهای فردوسی، حکمت هست؛ لذا به فردوسی میگویند «حکیم فردوسی»؛ ما به کمتر شاعری در طول تاریخ حکیم میگوییم اما اسم او حکیم فردوسی است. مولوی که دیگر وضعش معلوم است؛ مولوی که یکسره عرفان و معنویت و حقیقت و اسلام ناب و معرفت توحیدی خالص [است]؛ او هم این [گونه] است. اینها قله‌های شعر فارسی‌اند؛ اگر چنانچه بنا باشد که ما تصور کنیم که جنبه‌ی هنری و زیبایی‌شناختی شعر از جنبه‌ی معنوی و رسالتی و پیامی او جدا است، باید همه‌ی اینها را از دایره‌ی شعر بیرون بریزیم، بگوییم اینها شعر نیست؛ در حالی که برترین شعرهای زبان فارسی، اینها است.

عربی هم همین جور است تا آن حدی که ما آشنا هستیم. سید حمیری یا فرزدق یا دِعبِل و امثال اینها که بزرگان شعر اهل بیت و شعر امامی هستند، همین جور هستند؛ برترین شاعرهایند. من یک وقتی شاید گفته باشم که در این کتاب اغانی (۹) که شرح حال شعرا و مانند اینها ضمناً در آنجا ذکر شده، میرسد به سید حمیری و میگوید سید حمیری شاعر برجسته‌ی زمان خودش است - شاید [هم] میگوید برجسته‌ترین شاعر زمان خودش است - [بعد] صاحب اغانی میگوید منتها عیبش این است که به بزرگان صحابه‌ی صدر اسلام در شعرش توهین کرد و فلان کرد و اگر این نبود ما درباره‌ی او بیشتر بحث میکردیم و حرف میزدیم؛ این را میگوید، بعد شرح حال سید حمیری را شروع میکند به نوشتن، که به نظرم از همه‌ی شعرایی که شرح حالشان را نوشته طولانی‌تر، پنجاه صفحه، پنجاه و خرده‌ای صفحه شرح حال او را ذکر میکند؛ یعنی عظمت سید حمیری این جوری است. فرزدق که خب جایش معلوم است، دِعبِل [هم] همین جور؛ اینها قله‌های شعرند، شعرشان هم در خدمت معنویت و در خدمت اهل بیت و این حرفها است. بنابراین اینهایی که شعر ناب را، شعر محض را از شعر هنری جدا میکنند، باید گفت سواد ادبیاتی و شعری واقعاً ندارند؛ یعنی مغالطه میکنند؛ یک چیزی خودشان میفهمند، این را بیان میکنند.

البته این را هم عرض بکنم که این تعامل، دوجانبه است؛ یعنی ما وقتی که شعرمان را در خدمت مفاهیم عالی اخلاقی، در خدمت توحید، در خدمت بیان فضایل اهل بیت، در خدمت ارزشهای اخلاقی، در خدمت سرفصلهای منافع ملی و انقلابی قرار میدهیم، این جور نیست که فقط به آن ارزشها و به آن معارف خدمت کرده باشیم؛ به شعر خودمان هم خدمت کرده‌ایم؛ شعر ارتقا پیدا میکند. به نظرم - تا آنجایی که حالا در ذهنم هست - امشب شعرهای شما همه شعرهای متعهد و مسئول بود و سطحش هم انصافاً بالا بود و خوب بود؛ سطح اینها با شعرهای صرفاً عاشقانه‌ی محض، آن هم عشق زمینی، انصافاً فرق میکند؛ یعنی اصلاً یک اعتلا و ارتقای ویژه‌ای این شعرها دارد. بنابراین، تعامل، دوجانبه است. البته اعتقاد بنده این است که شاعر، حکایت دلتنگی‌ها و آزرده‌گی‌ها و رنجهای خودش را هم در شعر می‌گنجاند، هیچ اشکالی هم ندارد؛ یعنی ما نمیگوییم که شاعر حق ندارد غزلی در مورد دلتنگی‌های خود، آرزوهای خود و آشفته‌گی‌های خود بگوید؛ عقیده‌ی من اصلاً این نیست؛ نه، میتواند بگوید؛ منتها این یک فصلی از فصول شعر است؛ فصل عمده‌ی شعر همان فصل تعهد است.

خب، خوشبختانه ما امروز در مجموعه‌ی کشور، شعرای متعهد زیادی داریم. البته نمیگوییم همه؛ کسانی هم هستند که بکلی از این وادی دورند - که من تا حدودی بی‌اطلاع هم نیستم از وضع آنها و شعرشان و مبلغ ارزش و وزن و وزانت شعرشان - لکن بحمدالله عمده‌ی جریان شعری انقلاب دارای تعهد است؛ چه آنچه مربوط به شعر آئینی است، چه آنچه مربوط به شعر اخلاقی است، چه آنچه مربوط به شعر سیاسی و انقلابی است، چه آنچه مربوط به ارزشهای اخلاقی و توحیدی و مانند اینها است، چه آنچه مربوط به شعر حکمی است. البته شعر حکمی متأسفانه کم است؛ ما هم قبلاً توصیه کرده‌ایم، [اما] شعرای ما کمتر وارد این میدان میشوند. این مجموعه خوشبختانه امروز پیشرفت خیلی خوبی دارد. آن کسانی که اینها را شعر نمیدانند و میگویند «این شعار است، این ایدئولوژی است» - و

انگار خودشان مخالفند که در شعر ایدئولوژی باشد- خودشان مسائل انحرافی و ایدئولوژی‌های انحرافی را خیلی بیشتر از شماها در شعرهایشان می‌آورند. [اینها] با احتواء شعر بر ایدئولوژی مخالف نیستند، با خود آن ایدئولوژی‌ای که شما می‌آورید مخالفند؛ [حالا] با هر بیانی و در هر قالبی؛ در قالب شعر هم باشد همین جور است، در قالب فیلم هم باشد همین جور است، در قالب داستان هم باشد همین جور است. بنابراین، این جهت را دنبال نکنید.

الحمدلله جریان شعری و این شعری که شما میسرایید، خیلی خوب شده. فرق نمیکند؛ چه این شعر در باب معارف اسلامی باشد، در هواداری از اهل بیت باشد، در معارف انقلاب باشد، درباره‌ی حوادث جاری کشور، حوادث مهم کشور باشد- مثل همین شعرهایی که بعضی از دوستان خواندند در زمینه‌ی یمن و در زمینه‌ی مسائل گوناگون دنیای اسلام- یا در تمجید از زیبایی‌های رفتاری ملت باشد. ببینید! ملت ما رفتارهای زیبا دارد. رفتار ملت ما در این قضیه‌ی سیل شمال و جنوب، یک رفتار بسیار زیبا بود. آنهایی که مطلعند که چه اتفاق افتاد- چه در منطقه‌ی گلستان، چه در منطقه‌ی خوزستان، چه در خرم‌آباد، چه در ایلام که اینها جاهای مهم سیل بود- حضور مردم را و فداکاری مردم را مطلع هستند، میدانند که چه شکوه و حماسه‌ی زیبایی مردم آفریدند؛ خب این را شما میتوانید در شعر بیاورید و توصیف کنید. وقتی که این چیزها را شما در شعر می‌آورید، در واقع شعر شما میشود پرچم هویت این ملت؛ این میشود پرچم هویت ملت شما؛ چه در زمینه‌ی معارف اسلامی، چه معارف انقلابی، چه معارف ملی، چه ارزشهای اخلاقی، چه این حوادث این گونه؛ وقتی درباره‌ی اینها شعر می‌گویید، این شعر میشود پرچم هویت. و هویت برای یک ملت خیلی مهم است عزیزان من؛ ملتی که هویت خودش را گم کرده باشد، خیلی راحت در مشت بیگانگان آب میشود و از بین میرود. این راجع به شعر.

راجع به زبان، بنده حقیقتش [این است که] نگرانم؛ واقعاً نگرانم. حالا در زمینه‌ی شعری خوشبختانه شعرهایی که شماها می‌گویید، خب شعر خوب، و زبان، زبان استوار است، اما در جریان عمومی، زبان دارد دچار فرسایش میشود؛ این را آدم میبیند. حالا امشب یکی از برادرها از رادیو بودند و یک چیز خوبی را نقل کردند برای من، لکن من از صدا و سیما گله‌مندم به خاطر اینکه به جای اینکه زبان صحیح را، زبان معیار را، زبان صیقل‌خورده‌ی کاملاً درست را ترویج کنند، زبان بی‌هویت، گاهی غلط، تعبیرهای غلط و بدتر از همه پُر از تعبیرات فرنگی و خارجی و مانند اینها را دارند ترویج میکنند. وقتی مثلاً فلان لغت فرنگی را که حالا یک نویسنده‌ای، یک مترجمی- که ترجمه میکرده یک مقاله‌ی انگلیسی یا فرانسوی را- آورده و عیناً به کار برده، و مجری شما این را در تلویزیون، در رادیو یک بار، دو بار تکرار میکند، این میشود عمومی؛ ما بیخود و مُفْتامُفت داریم زبان خودمان را آلوده میکنیم به زوائد مضر.

حالا یک وقت هست که یک زبانی، یک لغتی را ندارد، از دیگری وام میگیرد که البته آنجا هم باید تصرف کنند. من یک وقتی در جمع ادیبان فارسی چند سال قبل از این گفتم (۱۰) که عربها لغت را از فرنگی‌ها میگیرند، منتها تعریب میکنند؛ این خیلی خوب است. ما این کار را نمیکنیم؛ ما مقیدیم که حتماً اگر میشود حتی با لهجه [بیان کنیم]. ما اول انقلاب در جمع مسئولین انقلاب و مانند اینها که بودیم، مثلاً گاهی گفته میشد کمیسیون، کمیته؛ چند نفر بودند از آقایان تحصیلکرده‌های فرانسه میگفتند «کومیسسیون»؛ «کمیسیون» فایده نداشت، «کومیسسیون» باید بگویند که به لهجه‌ی فرانسوی نزدیک باشد یا مثلاً «کمیتی». این چه لزومی دارد؟ من گفتم ما میتوانستیم مثلاً همین طور که عربها وقتی که تلویزیون آمد، به آن گفتند «تلفاز»- تلفاز یک ساخت لغت عربی است؛ ([مثل] مرحاض؛ تلفاز)- بگوییم «تلویزان» که یک شکل فارسی دارد. ما اصلاً در فارسی کلمه‌ای شبیه رادیو نداریم، مگر حالا ممکن است بندرت یک چیزی پیدا بشود؛ چه اشکال داشت که ما رادیو را میگفتیم «رادیان» تا میشد فارسی؛ اشکالی هم نداشت؛ این کار را هم نکردیم. مرتب همین طور الفاظ دخیل، کلمات دخیل وارد میشود در زبان فارسی و همین طور دائم تکرار میشود؛ در مطبوعات مینویسند، در رادیو و تلویزیون تکرار میکنند، در کتابها مینویسند، حالا که دیگر فضای مجازی هم هست، در فضای مجازی مینویسند؛ من نگرانم. واقعاً یکی از کارهایی که باید انجام بگیرد [این

است. [حوزه‌ی هنری میتواند در این زمینه [کار کند ؛] حالا آن که در این جلسه‌ی فعلی ما میتواند مخاطب قرار بگیرد، یکی جناب آقای صالحی، (۱۱) وزیر محترم ارشاد هستند، یکی هم جناب آقای مؤمنی، رئیس حوزه‌ی هنری ؛ واقعاً بنشینید روی این مسئله فکر کنید، نگذارید زبان فارسی دچار فرسودگی و دچار ویرانی بشود ؛ ما باید [آن را] خیلی حفظ کنیم.

من حتی گاهی اوقات میبینم در رژیم طاغوت که خب همه چیزشان به فرنگی‌ها و به خارجی‌ها بسته بود، روی مسئله‌ی زبان، یک گوشه‌ای بود یک تعصبی وجود داشت، یک چیزهایی داشتند ؛ ما هم اوایل انقلاب از این جهت خیلی خوب بودیم، بعد یواش‌یواش خیلی ولنگ‌وواز شد.

حالا در عالم شعر هم همین حالت ولنگاری زبانی وارد شده، منتها در بحث ترانه‌سازی‌ها، سطح بعضی از این ترانه‌هایی که ساخته میشود، واقعاً خیلی پایین است ؛ حالا از لحاظ مضمون که معیوب است، از لحاظ ساخت لفظی هم بعضی از این ترانه‌ها بسیار ساختهای بدی دارد. آن وقت این ترانه‌ها می‌آید با همین ساخت -حالا در فضاهای زیرزمینی و مانند اینها که بحث دیگری است- در تلویزیون، رادیو خوانده میشود، در تیتراژ فیلم‌ها تکرار میشود، پخش میشود و اینها شایع میشود ؛ به نظر من روی اینها باید فکر کنید. ترانه‌های اوّل انقلاب. [مثل] همین ترانه‌ای که ایشان (۱۲) خواندند: «این بانگ آزادی است کز خاوران خیزد»، بسیار زیبا [است]. خدا رحمت کند حمید سبزواری را، ایشان از این قبیل [اشعار] زیاد داشت. ما بایستی حرمت زبان را حفظ بکنیم.

ببینید عزیزان من! قرنهای متمادی است که این زبان دست‌به‌دست به وسیله‌ی شعرا -یک مقدار هم به وسیله‌ی نویسندگان، اما عمدتاً به وسیله‌ی شعرا- حفظ شده. [مثلاً] زبان سعدی ؛ شما اگر امروز بخواهید مضمون همین شعری را که الان من خواندم: «به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست» (۱۳) بگویید، کلماتی از این گویاتر، فصیح‌تر سراغ دارید؟ یا فرض بفرمایید [شعر]:

کجایید ای شهیدان خدایی

بلاجویان دشت کربلایی (۱۴)

هیچ حدس میزدید که مال مولوی باشد؟ این مال مولوی است که هشتصد سال پیش گفته شده ؛ کأته برای امروز گفته شده. یعنی زبان، این جور سالم دست ما رسیده ؛ همین طور قرن‌به‌قرن آمده تا به دست ما رسیده. حتی سبک هندی هم با اینکه از لحاظ مضمون، پیچیده و معقد (۱۵) است اما زبان، زبان شسته‌رفته‌ی قوی‌ای است ؛ بخصوص برجسته‌های سبک هندی مثل صائب، مثل کلیم، مثل خود حزین، مثل بیدل، واقعاً زبانهای اینها زبانهای عالی است.

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو

عالم پُر است از تو و خالی است جای تو

هر چند کائنات گدای در تواند

هیچ آفریده نیست که داند سرای تو (۱۶)

شما اگر بخواهید همین مضمون را بگویید، امروز بعد از چهارصد سال از زمان صائب، میتوانید الفاظی روشن‌تر، واضح‌تر، فصیح‌تر از این بیاورید؟ زبان را این جور نگه داشته‌اند، به ما رسانده‌اند ؛ حالا ما بدهیم دست فلان ترانه‌سراهای بی‌هنر -واقعاً بی‌هنر!- که الفاظ را خراب کنند و بشکنند و مانند اینها، و بعد هم ما با پول بیت‌المال این را منتشر کنیم و در صدا و سیما یا در دستگاه‌های گوناگون دولتی و غیر دولتی این را پخش بکنیم!

امیدواریم که ان شاءالله خدای متعال توفیق بدهد بتوانیم این کارها را درست انجام بدهیم. امشب از دیدار دوستان خیلی خوشحال شدیم؛ امیدواریم ان شاءالله خداوند همه‌ی شما را موفق بدارد.

والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته

(۱) در ابتدای این دیدار، جمعی از شاعران به قرائت اشعار خود پرداختند.

(۲) سوره‌ی الرّحمن، آیات ۱ تا ۴: «[خدای] رحمان، قرآن را یاد داد، انسان را آفرید، به او بیان آموخت.»

(۳) سوره‌ی حدید، بخشی از آیه‌ی ۲۵: «براستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم ...»

(۴) سوره‌ی ص، بخشی از آیه‌ی ۸۲: «... همگی را جدّاً از راه به در می‌برم»

(۵) سعدی. قصاید

(۶) سعدی. غزلیات

(۷) سعدی. غزلیات، غزل ۱۳

(۸) حافظ. غزلیات، از غزلی با مطلع «زان یار دلنوازم شکریست با شکایت / گر نکته‌دان عشقی بشنو تو این حکایت»

(۹) نوشته‌ی ابوالفرج اصفهانی

(۱۰) بیانات در دیدار اعضای مجمع بین‌المللی استادان زبان فارسی (۱۳۷۴/۱۰/۱۶)

(۱۱) آقای دکتر سیدعبّاس صالحی

(۱۲) آقای مرتضی امیری اسفندقه

(۱۳) سعدی. مواعظ، غزلیات، غزلی با مطلع «به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست»

(۱۴) مولوی. دیوان شمس، غزلیات، غزلی با همین مطلع

(۱۵) پیچیده، دشوار

۱۶) صائب تبریزی. دیوان اشعار، غزلیات، غزلی با همین مطلع